



سروش صحت

راندنده نگاهی به مسافری های تاکسی اش کرد. مردی که جلوی تاکسی نشسته بود، به بیرون خیره شده بود و عرق می ریخت. زن که عقب تاکسی نشسته بود هم بیرون را نگاه می کرد و عرق می ریخت. پسر جوانی که پهلوئی زن نشسته بود، به صفحه موبایلش نگاه می کرد و با یک نفر چت می کرد. راندنده گفت: «خیلی جالبه.»

مرد پرسید: «چی؟» راندنده گفت: «هن تازگی ها به مسافرهام خیلی نگاه می کنم، هیچکدوم شون بی خودی لبخند نمی زند.» مرد گفت: «خب.» راندنده گفت: «ولی مسوولان خیلی هائسون همیشه دارن لبخند می زند.» مرد گفت: «راست می گید. واقعا چرا؟» راندنده گفت: «تمی دونم والا... ولی لبخند الکی اصلا دوست ندارم.» زنی که عقب تاکسی نشسته بود لبخند زد. پسر جوان همچنان پیغام می داد...

سینماسایکو

امشب و در موسسه خوانش فیلم «پی» به کارگردانی دارن آرنوفسکی اکران می شود. پس از اکران این فیلم و به روال همیشگی برنامه های سینما تک این موسسه، دکتر محمدرضا گلزاری با نگاهی به «سینماسایکو» این فیلم را نقد و تحلیل می کند.

فیلم «پی» که در سال ۱۹۹۸ ساخته شده، تریلری روانشناسانه است درباره یک نابغه ریاضی که معتقد به شکل گیری جهان با اعداد است. نمایش این فیلم ساعت پنج و نیم بعدازظهر در موسسه خوانش به آدرس خیابان طالقانی، خیابان بهار شمالی، کوچه بهشت، پلاک ۱۱ آغاز می شود.

اعتقاد

این نامه اخلاقی حرفه ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید



در همین حوالی

رضایضا

هر کی یارش...!

جای شما خالی چند شب پیش در شهرمان رفته بودیم کنسرت. یکی از تصنیفها، آهنگ قدیمی «آسمون به این گبی، گوشهش نوشته» بود، ولی دیدیم خواننده ادامش را چنین خواند: «هر کی خوبی بکنه، جاش به دندان می گزیدم، ابتدا فکر کردم، خواننده شعر را فراموش کرده و در لحظه چیزی خوانده. هر چند تکرار قاطعانه این بیت به همین صورت، این احتمال را منتفی کرد. بعد از دوستان پرسیدم که ماجرا چه بوده و فهمیدم که اداره ارشاد اصفهان، به این بخش اشکال کرده و خواننده هم به جایش چنین عبارتی سر هم کرده: «عنایت فرمودید؟» نظر ارشاد اصفهان، خواندن «هر کی یارش خوشگله» در یک تصنیف، موجب اغوی شهروندان می شود! حقیقتا متوجه نمی شوم این عزیزان در چه فضایی سیر می کنند، که ادای این جمله را غیر مجاز می شمارند و فکر نمی کنند که در دنیای امروز این حرکات چقدر عجیب است. فکر نمی کنند که چند سال دیگر خودش با این کارهای خودشان می خندند؟ در مجله «برای فردا» مصاحبه ای می خواندم درباره ممنوعیت دوچرخه سواری بانوان با حجاب! اسلام نصرانه ای، ایشان گفته بود: «در همین دانشکده، بخشنامه کرده بودند، حتی یتر زدند که: کسی حق ندارد به گوگل وصل شود! حالا دیگه دست از این حرفهای شان برداشته اند. امروز هم به شان بگوی، خودشان اصلا باور شان نمی شود. حالا موضوع دوچرخه سواری هم همین است. ان شاءالله ۱۰ سال دیگر می ببیند خودشان و بچه های شان دارند دوچرخه سواری می کنند...» (ماهانامه برای فردا، شماره ۲۲، تیرماه ۱۳۹۷، ص ۶۴)

مدتی قبل از آن هم به تصنیف پرویز یاحقی و بیژن ترقی اشکال کرده بودند که «موی تو قرام به هم می زند. لب های تو خون در دلم می کند» اجاز اجرا ندارد و خواننده می خواند: «موی تو خون در دلم می کند! نیز در همین اداره عزیز به نویسنده اجازه ندهاد بودند که عکس استاد تاج اصفهانی را با عامه چاپ کنند، با این استدلال که ایشان آواز خوان است و نباید کشش با عامه چاپ شود. هر چه مولف اصرار کرده بود که: آخر این عکس ده ها هزار بار چاپ شده، حتی در همین شهر در همین شماره فلان مجله چاپ شده، ولی باز هم این اصرارها بی فایده بود.

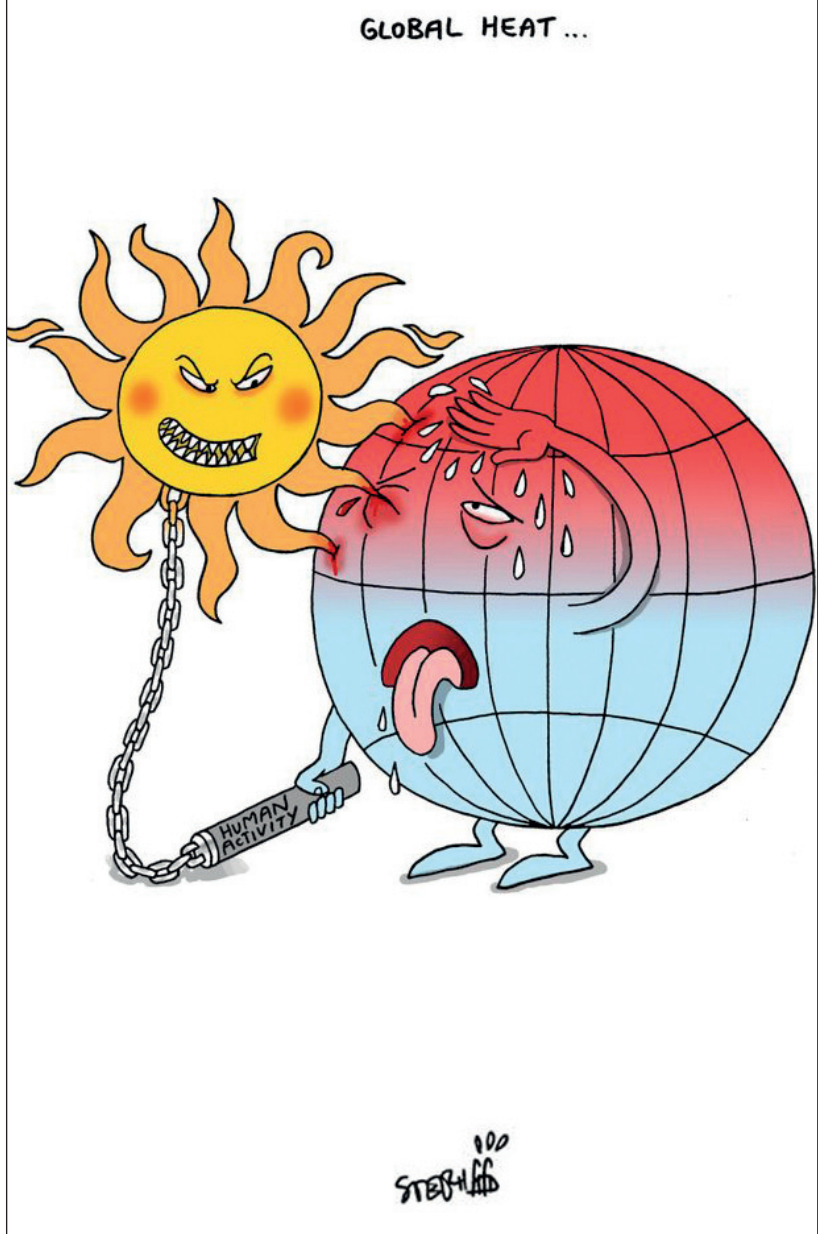
البته تا وقتی این اجحاف ها رسانه ای نشده، که فیها المراد. اما وقتی سروصدای بلند شد، آقایان خیلی راحت می گویند: ببله، حالا در یک گوشه ای هم اشکالی هست، نباید کلیت کار را زیر سوال برد. ولی به نظر بنده، اتفاقا اشکال از همین کلیت است. همین کلمه «همیز» را ببینید! یعنی کسی که «تمیزی» می دهد، تشخیص می دهد. بقیه این تشخیص و انذارند ایشان می فهمند.

سعدی می گوید: رعیت ملک خورد سیمی / ابر آوردن غلامان او درخت از بیخ به پنج بیضه که سلطان ستم روادار / زنده لشکریانش هزار مرغ به سیخ وقتی بالاسری هادستوری می دهند، زیر پدستی ها هزار بله شنیدند عمل می کنند و به جای خبر، سر می آورند. اشکال هم از آنان نیست. فکر می کنید اگر در باقی دنیا بود، چنین سوء استفاده هایی پیش نمی آمد؟ قطعاً آنچه هم عده ای کاسه داغ تر از آش می شدند، برای همین هم هست که در کشورهای پیشرفته از اساس جلوی این کارها را می گیرند: سر چشمه شاید گرفتن به بیل / چو پر شد نشاید گذشتن به بیل.

وقتی کاری حدود و ثغور نداشته باشد، سلیقه ای می شود. وقتی هم حال بد و وکرائیک و اداری به خود گرفت، مأمور دولت برای اینکه برای خودش در دسر نشود، نهایت سخت گیری و محکم کاری را خرج می کند که مبادا خودش مورد پرسش قرار گیرد. طبیعتا این سخت گیری ها هر چه از مرکز دور تر شد، شدیدتر هم می شود. یکبار یکی از دوستان هنرمند اصفهانی به رییس اداره ارشاد گفته بود: آقا شما بفرمایید که بالاخره اصفهان جزو جمهوری اسلامی هست یا نه؟ چون مسائلی که در پایتخت مجاز است، اینجا ممنوع است! همین قضیه سیب ملک؛ در پایتخت گفته می شود، ولی در شهرستان ها هزار بار برابر سخت گیری بیشتر است. موارد فراوانی سراغ دارم که نویسند در اصفهان، برای فرار از سانسور، کتاب را برای گرفتن مجوز به تهران و حتی قم برده است! باور می کنید؟ در قم راحت تر می شود مجوز گرفت! متاسفانه افراد هم چون به اصطلاح، کارشان گیر است، جرأت نمی کنند که این مشکلات را گزارش کنند و این مشکلات روی هم تلنبار می شود و به تدریج تبدیل می شود به یکی از دلایل مهاجرت به پایتخت و وینا مهاجرت به خارج، به نظر بهتر این راه این است که هنرمندان وقتی به چنین مواردی برخورد کردند، تاجایی که می توانند آن را به اطلاع دیگران برسانند، تا دیگر چنین مواردی تکرار نشود. به خدا این کار بیشتر به «صحت» است.

تیر تصور | گرمای جهانی

استف



زیر ذره بین

شکارچی را تربیت کنیم تا محیط بان نمیرد



حمید میرزاده

زمانی که درگیری با متخلفان محیط بان و جنگل بانی در درگیری با شکارچیان شهید می شود، خبر آن به سرعت در جامعه می پیچد و توجه ها را به سمت خود جلب می کند. اما این توجه بی فایده است، زیرا او دیگر در بین ما نیست و یک حافظ دیگر طبیعت جان خود را از دست داده است.

شهادت محیط بان ها لایه روی و تلخ تری از مجموعه ای از اتفاقات ریشه داری است که در ایران، در حوزه حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی می افتد و معمولا رسانه ها به آن توجهی نمی کنند. از این روست که ما باید در کنار درخواست مجازات به این نکته توجه کنیم، چه انگیزه های شکارچی را به منطقه حفاظت شده نشان دهد، و سبب درگیری و کشته شدن محیط بان شده است. ما از مدیریت نرفرازاری زیستگاه های طبیعی غافل شده و تمام بار حفاظت را به گردن ۳۰۰۰ محیط بان و حدود ۱۴۰۰ نفر جنگل بان انداخته ایم. ما هیچ گاه فکر نکرديم چگونه می توانیم شکارچیان را به محافظان تبدیل کنیم. مسائل فرهنگی، اقتصادی، و انگیزه های (شکار را جزو افتخارات خود می دانند) و انگیزه های تلاقی جویی انجام می شود. در ایران ما بسیاری این قضیه کار فکر فرهنگی انجام نداده ایم، اما شهادت صد و بیست و دومین محیط بان نشان می دهد، پرداختن تک عاملی موثر نبوده است. ما نرفت از شکارچی را به جامعه تزریق کرده ایم، در حالی که نیاز اقتصادی جامعه محلی برای معاش را به کل نادیده گرفتیم.

عکس نوشت

زند رود اصفهان خشک شده است. اگر عکس های مردمان این شهر را از زاینده رود ببینید از خشکی این رود همیشه جاری، حیرت زده می شوید. تبعات این خشکی هم برای مردم اصفهان کم نبوده، اهالی این شهر بخشی از روحیه سرزنده خود را از این رود می گرفتند و علاوه بر گردوغبار و آسب های محیط رزیستی، خشکی زاینده رود مردم شهر را جدی تر و غمگین تر کرده. اما در همین روزگار سخت کودکان اصفهانی فرصت ها را از دست نمی دهند و همچنان زندگی را زیبا می بینند. این طور است که عکس ها فرصت پیدای می کنند تا در میدان نقش جهان عکس های زیبایی از آب تنی بچه ها در حوض و مردمان آبی به سرزندگی مجموعه ای تهیه شود از سرزندگی و شادی کودکانی که آینده از آن آنهاست. عکسی که می بینید در خبرگزاری تسنیم منتشر شده است.

در خواب خیابان

سید اکبر میرجعفری

پیشرفت های یک سازمان علمی

اداره ما یک سازمان علمی است، اما اجزاء بهدیه شرح پیشرفت های آن را از همان جلوی در شروع کنیم؛ بله: دستگاه حضور و غیاب. سال های نخستی که پایم به این اداره باز شد، کارت های حضور و غیاب ما مقوایی بود. این مقواها در قطع پالتویی بودند و صبح که وارد اداره می شدیم، آن را در دستگاهی شبیه پنچ می گذاشتیم. همین جا باید یادآوری کنم که کار ما چیست.

اداره ما کار اصلی اش تالیف کتاب و مجله است؛ یعنی روزی که بنده کارم را در این اداره شروع کردم، وظیفه این اداره همین بود که عرض شد. البته تولیدات دیگری هم داریم.

این را هم بگویم که قدیمی های اداره ما می گویند: ما کارت حضور و غیاب نداشتیم؛ دفتر حضور و غیاب داشتیم. اتفاقا آن زمان هم اداره ما کتاب و مجله تولید می کرده است. چند سال بعد آن مقواها را دور ریختند و برای ما کارت های کوچک تری صادر کردند که عکس خردمان هم گوشه آن خودنمایی می کرد.

این کارت ها را هر صبح در شکاف دستگاهی می کشیدیم که شبیه «پز» بود. منظورم پزی است که در مغازه های امروزی وجود دارد و با آن مبلغ کالا پیمان را پرداخت می کنیم. آن زمان هم خروجی اداره ما کتاب و مجله بود.

بعدها آن کارت ها هم را عوض کردند. کارت های جدید را جلوی دستگاهی می گرفتیم؛ وقتی بوق می زد، معنایش این بود که ورود و خروج مان ثبت شده است. ولی ما باز هم کتاب و مجله تالیف و چاپ می کردیم.

اما این روزها ما دیگر نیازی به کارت نداریم؛ با اثر انگشت خود، آمدن و رفتنمان را ثبت می کنیم.

از شما چه پنهان قرار است حضور و غیابمان از این هم پیشرفته تر ثبت شود. اخیرا من و تمام همکارانم رقتیم و چهره نگاری با بهتر بگویم «چشم نگاری» شدیم و این یعنی که بعد از این اثر انگشتمان در بود و نبودمان بی اثر است. اما کار ما هنوز هم تالیف کتاب و مجله است!

حتمای پرسیدند: این همه تغییر در حضور و غیاب ما چه تاثیری در کتاب ها و مجله های ما داشته است؟ پاسخ دقیقی ندارم. اگر حوصله دارید خودتان محصولات فعلی ما را با تولیدات اسبق و سابقمان مقایسه کنید. البته بنده که عقلم به چشمم است، می دانم ظاهر کتاب های ما تغییراتی کرده اند؛ اما قضاوت درباره محتوای آنها را به عهده صاحب نظران می گذارم.

لازم نیست، یادآوری کنم که اداره ما دستگاه حضور و غیاب نمی سازد. اداره های دیگر هم خودشان این دستگاه را تولید نمی کنند. زحمت این کار نیز به گردن خارجی ها افتاده است؛ گرچه ما برای اینکه زیر بار منت کسی نباشیم، پول آن را پرداخت می کنیم.

روشنایی های شب

حسن لطفی

با من حرف بزن

معجزه حرف زدن با دیگران فقط مال سینما و فیلم های مثل با او حرف بزن ساخته پدرو المودار نیست. در زندگی، عالم رفاقت، دنیای سیاست و... هم این عمل کار کرد و نتیجه دارد؛ نتیجه ای که اگر چه ممکن است هزین ه از ما هم باشد عاقبتش خیر است. شری هم اگر باشد، لابد مال وقتی است که این حرف زدن به دلایلی، یکجایی قطع شده است یا حرف زنده به برد خودش و باخت آن یکی فکر می کرده است. نبود صداقت و اصول لازم و اولیة حرف زنی و حرف شنوی هم همان خود دارد. البته نباید شک کرد حرف زدن اگر دیالوگ و دو جانبه باشد انسانی تر یا به قولی دموکراتیک تر است. ولی این امر گاهی اوقات (مثل فیلم المودار و صحبت های چند شب قبل رییس جمهور) ممکن نیست. چاره ای جز مونولوگ برای حرف زدن و حرف شنوی باقی نمی ماند. البته این نوع مونولوگ هم بی جواب نمی ماند.

نمونه اش عکس العمل شنونده مونولوگ شخصیت فیلم او حرف بزن است که در انتهای فیلم دیده شد. حرف های حسن روحانی هم که خودتان بهتر در جرائش هستید. از لحظه ای که او به سوال اول مجری پاسخ داد دنیای مجازی پر از عکس العمل های شوخی و جدی، صوتی و تصویری، مقاله و طنز و... شد. امیدوارا امیدوار تر شدند، قیای سیاسی شمشیر از بوستند، با انصاف ها هم مروت نشان دادند و نیمه پر و خالی را با هم دیدند. عده ای هم مثل همیشه جدی را شوخی و شوخی را جدی جواب دادند. دلار ازان تر شد و... اما آنچه مشخص است این مونولوگ نیز همانند فیلم درجه یک المودار پاسخ اصلی اش را در انتهای دوران ریاست جمهوری حسن روحانی و در سال ۱۴۰۰ خواهد گرفت. اگر او در این حرف زدن امروز و مونولوگ فردا به صداقت، راستگویی، انصاف، اعتماد به مردم، دوران دیشی، حرف های شدنی و... گردن بگذارد، عکس العمل خوبی خواهد گرفت. اگر چه این عکس العمل دلوپلسان تمامیت خواه را نا آرام تر و دلوپس تر خواهد کرد اما نتیجه عکس العمل مردم اگر اشک هم باشد، اشک شوق خواهد بود. سخت است و نیازمند معجزه. اما شخصیت فیلم بسا او حرف بزن دیالوگ درجه یکی دارد. «من به معجزه اعتقاد دارم. معجزه پنهان اتفاق می افتد. طوری که خودت هم متوجه آن نمی شوی.»

عکس نوشت



هشتگ روز

#تغوی کنسرت

تو پارک»، «پسر عمه من گیتار می زنه و می خونه حداقل ۳۰۰ تا»، «با ۴ میلیون فالوئر، ۷۲۳ بلیت فروخته، حالا عصبانیه داره به همه شون فحش می ده... خدا یا شکر، اینا هم بزتن آنفالوش کنن»، «مهم نیست این کنسرت کنسل شده، مهم اینه که ۲۷۳ نفر داریم که حاضرین کنسرت»، «شماخس امید به زندگیم افزایش پیدا کرد: کنسرت تلو کنسل شده»، «خانوما، آقایون؛ فالوئر به کسی وفا کنده... درس عبرت بگیرین»، «به نظرم همین تعدادی هم که بلیت خریدن، فراتر از انتظار بودن»، «واقعا انتظار داشتم این بچه دبیرستانیون تین وضعیت از مامان شون پول بگیرن و برن ترکیه؟»، «علوه، این تیلیتای هیچ کدوم به سن قانونی نرسیدن که بتونن بدون اجازه والدین از مرز خارج شن»، «داستان کوتاه طنز: کنسرت تلو فروش نشد، «حالا اینکه خودش رو فالوئر هاش حساب کرده بود هیچ، بعضی ها رو بگو که رو فالوئر های این همه بدبختی کنسل شد تا به روز نهم امیدی باقی بمونه، کمرون داشت می شکست»، «یعنی اگه من کنسرت می داشتم حداقل ۵۰۰ بلیت می فروختم، این چه جوری نتونسته، خودش شاهکار به حساب میاد»، «بچه همسایه ما بره تو پارک کله معلق بزنه بیشتر از این آدم جمع می شه خورد».

هشتگ روز

#تغوی کنسرت